

فصل چهارم

(درجه، فرق و تفاوت در افراد و در ملک)

هر قدر يك ملق ترقی کند امتیاز عقل طبقات او زیاد تر میشود - طبقات ملل منحنه در ادراك مساوی هستند - اگر بخواهیم درجه ارتقاء ملل را با یکدیگر بسنجیم باید طبقات عالیة آنها را با یکدیگر مقایسه نمود - ترقی و تکامل فرق و تفاوت در افراد بشر زیاد میکنند - نتیجه این تفاوت - علل پیسیکولوژی در عدم اتساع دائره فرق و تفاوت - تفاوت عقلانی میان افراد ملل راقیه زیاد است ولی تفاوت اخلاقی موجود نیست - قانون توارث افراد بلند فکر را پیوسته بعد وسط اجتماع میکند - دلایل تشریحی در تأیید فرق و تفاوت بین افراد ملل راقیه و بین جنس زن و مرد



علامات فارق ملل منحنه از ملل راقیه آنها از نقطه نظر

حالات روحیه یا خصایص جسمانی نیست ؛ طبقه بندی و تشکیلات اجتماعی آنها نیز از یکدیگر مختلف است ؛ در مدل منحنی تقریباً مساوات عقلی موجود است ، زیرا ادراکات و تعلقات آنها يك حدود معینی دارد که تمام افراد ، از زن و مرد در آن حدود شریک میباشند . اما در مدل زاویه تفاوت عقلانی میان طبقات جامعه و همچنین ما بین جنس مرد و زن شدت موجود است .

بهمین جهت اگر بخواهیم ترقیبات عقلی مدل دنیا را با هم بسنجیم بایستی فقط طبقه عالیه آنها را در تحت مقایسه در آوریم زیرا طبقات نازله تمام مدل تقریباً مثل یکدیگر و درجه ادراکات آنها متساوی است ؛ طبقات نازله چین و هندوستان از طبقه نازله اروپا چندان برتری و امتیاز عقلی ندارند و آنچه هویت عقلی چین را از هویت عقلی اروپا ممتاز مینماید طبقات عالیه مدل مزبور میباشد .

هر قدری که تمدن برمیخیزد و بسوی تکامل میرود تفاوت عقلانی مدل بیشتر میشود و هر قدر يك جامعه در جاده ترقی و تعالی بیشتر میرود تفاوت عقلی طبقات و افراد آن فزونی میگردد یعنی سیر تکاملی مدنیت بر خلاف میل ما بشر را بسوی مساوات نمیرد .

حتمی‌ترین آثار تمدن ، تفاوت فاحش عقلی است . زیرا اصول ترقی و تقدم ، هر بکار انداختن قوای عقلی يك دسته و بیکار گذاشتن قوای عقلی دسته جات دیگر سعی مینماید .

يك نظری بصنایع امروزه و تغییراتی که در آن وارد شده انداخته و مشاهده کنیز که چگونه دائره فکر و کارهای عقل در طبقات نازله کوچک و محدود میشود و بالطبع قوه عقل آنها چون ورزش ندارد محکوم بضعف و انحطاط خواهد بود ، صنعتگر امروز در حقیقت يك آت بدون مدرک و شعوری پیش نیست که دیگری آنها را اداره میکنند ، در صورتیکه کارگران يك قرن قبل هر کدام يك صنعتگر ماهری بشمار می آمدند . زیرا مطابق قانون توزیع عمل ، کارگر امروزی ، تمام عمر جز ساختن يك قطعه ، یا جلا دادن يك پارچه بخصوص کاری ندارد . برخلاف صاحبان کارخانه ، میکانیسین ها و مهندمین ، بواسطه حسن رقابت و اکتشافات جدیده مجبور بکارهای فکری و کسب اطلاعات و معلومات فنی هستند بالطبع همت ذاتی ، قوه استنباط و تفکرات آنها خیلی بیشتر از آن درجه که صد سال قبل بدان احتیاج داشت نشو و نما مینماید - در اینصورت بدیهی است مطابق قانون فیزیولوژی ، مدارک يك طبقه روز افزون درنم - و از آن دسته دیگر روی بانحطاط میگردد .

تو کفیل در همین باب میگوید هر قدر نظریه د توزیع عمل ، عمل تر شود قوای دماغی کارگر ضعیف تر و ادراکات او محدودتر میشود یعنی بدرجهای که صنعت ترقی میکنند کارگر با انحطاط فکری میگراید و امتیاز مابین رئیس و کارگر فزونی میگیرد .

مال راقیه در این عصر يك بنیان مخروطی الشکلی شبیه است که توده ملت و مواد اعظم قاعده آن را و طبقات منور الملک و عتالی بلند مدرک قسمت فوقانی آن را تشکیل میدهند و در رأس این بنیان يك دسته کوچکی از علمای بزرگ ، اساتید علوم و فنون ، نویسندگان درجه اول ، مخترعین و مکتشفین قرار گرفته اند . اگر چه این طبقه نسبت بنوده عمده ملت كوچك و ناچیز است ولی فقط آنها هستند که شئون عقلی جامعه خود را معین نموده و میزان تکامل ملت خود محسوب میشوند . ما آن میمون میگویند اگر فرانسه پنجاه نفر از علمای خود ، پنجاه نفر از ارباب صنعت و همین مقدار از رجال فنی و زراعتی خود را از دست بدهد جامعه فرانسه يك جسد بیروحي خواهد شد ، اما اگر تمام مستخدمین دولت فرانسه از دست بروند ، فقط ملت فرانسه بواسطه يك نفسی از فقدان آنها متالم میشود ولی هیچ عاقبت و خبثی بر سر آن مترتب نخواهد شد .

هر قدر تمدن و ترقی پیش رود تفاوت عقلی مانند
د لکار بندم ، فزونی میگیرد . اگر بعضی از علل طبیعی واجتماعی
از این سه تفاوت عقلی جلو گیری نمیکرد ، تفاوت عقلی میان
طبقات ملل راقیه بدرجه تفاوت نژاد سفید و سیاه و بلکه
نژاد سفید و (اوران اوتان) بالغ میگردید .

سه علت مهم موجود است که نمیگذارد این تفاوت فاحش
تر شده و این فاصله هائی که ما بین عقول طبقات ملل موجود
است مطابق تئوری علمی زیاد شود

۱ - این تفاوتی که مابین طبقات ملل راقیه ظاهر میشود
عقلی است و از حیث اخلاق از یکدیگر امتیازی ندارند . و
چنانکه سابقاً اشاره کردیم آنچه در شئون اجتماعی بشر تأثیرات
مهمه دارد اخلاق است نه عقل ؛ يك نفر فیلسوف آلمانی اگر چه
از حیث عقل و تربیت قوای دماغی از يك نفر کارگر آلمانی
دور است ولی اخلاق مشترك ملی آنها را بیکدیگر مربوط
نموده نمی گذارد ، از همدیگر جدا شوند

۲ - توده نازله ملل راقیه در تحت انتظاماتی در آمده
است که بالطبع آنها را در اجتماع نیرومند مینماید و امروز
با دیده نفرت بهر کسی که امتیاز عقلی دارد مینگرند و شاید
اگر يك روزی تشکیلات و انتظامات آنها بسرحده کمال رسید

هر قوه عقلانی که خار راه مقاصد آنهاست از میان بردارند چنانکه يك قرن قبل اصول اشرافیت را محو نمودند اگر يك روزی اصول سوسیالیزم در ارضه یا برقرار شد قابل دوام نیست مگر اینکه امتیاز عقلی را از بین ببرد ، یعنی هر کسی که امتیاز عقلی دارد نابود کنند .

۳ - علت سوم چون یکی از قوانین ثابته طبیعی است مهم تر از سایر علل میباشد و آن قانون نوارث است . امتیاز عقل مخصوص بنامیل های مبنی نیست و هر روز يك دسته دیگر طبقه هنلا را تشکیل میدهند ، علاوه طبیعت محو میکنند تمام آن اشخاصی را که با قدهای بلندى از محیط عقلانی ملت خود دور میشوند و یا این که باید بابتاً خود بر کردند تمام دانشمندانى که راجع بمسائل وراثت مطالعات عمیق دارند ، با دلایل حسى این نکته را مبرهن کرده اند که نسل تمام آنت قابل هائی که بمقاومت عقل و ارتقاء مدارك ممتاز بوده اند محکوم بضعف و فساد میشوند ، و بدون مقدمه یا بطور تدریج منقرض شده اند

وسعت عقل غالباً مقرون بفساد نسل میباشد و طبقه فوقانی اگر از عناصر زیر دست تنذیه ننمایند در اندك مدتی بکلی منقرض خواهند شد ؛ اگر فرض کنیم طبقه عاقله يك ملتى در يك

ناحیه جمع شده و نوالد و تناسل خود را ما بین خود محصور
 نمایند بدون شك مبتلا بفساد نسل شده و محکوم بزوال خواهند
 شد . افرادی که بوسعت و مناسعت عقل ممتاز شده اند در
 انحراف از طبیعت به گیاهها و حیوانات دارند که به وسائل
 مصنوعی يك نمو صحیح طبیعی مینمایند و اگر دست تربیت باغبان
 از او دور شود یا معدوم میشود یا این که بر میگردد بعد
 وسط و قدر مشترك نباتات فامیل خود . زیرا این قدر مشترك
 نوعی خلاصه ارث های قرون متوالیه و بالاخره شکل ثابت و
 مناسبی است که پس از طی ادوار مختلفه طبیعت به او ارزانی
 داشته است

میر در احوال ملل این حقیقت را روشن نموده است
 که افراد يك ملتی هر قدر از حیث عقل و مدارك از هم دیگر
 دور باشند ، از حیث اخلاق يك جهت جامعه آنها را بیکدیگر
 مربوط مینماید . در حقیقت برای قومیت و حیات اجتماعی ،
 اخلاق يك شالوده متین و استواری است که با طوفانهای حوادث
 مقاومت می نماید

قدر و قیمت قومیت و حیات ملی بدرجات عقلی آن
 ملت نیست . زیرا شئون عقلی ملل را یکدمته معدودی از رجال
 علم و صنایع و فنون معین میکنند . قدر و قیمت واقعی يك

ملتی (از نقطه نظر قومیت) بزرده عمده و طبقات عامه ملل
 همین میشود. زیرا روح جامعه و حیات ملی وابسته وجود آنها
 است : يك ملتی میتواند بدون عدا ، شعرا ، ارباب صنعت
 یعنی بدون عناصر عقلیه زندگی کند و هیئت اجتماعی داشته
 باشد ، در صورتی که بدون اخلاق که جهت جامعه ملل محسوب
 میشود و مهد پرورش آن طبقات عمری ملت است هیچ
 قومیتی تشکیل نمیشود. و ملیتی وجود نخواهد داشت (۱)
 نتیجه بیانات سابقه : تفاوت عقلی طبقات ملت باز دیاد تمدن
 و باز دیاد مبرود. اخلاق اساس قومیت و قدر مشترك افراد
 ملت است و منطقه وجود آن توده عامه ملت میباشد. تبدلات
 اخلاقی خیلی بطی و همیشه با طبقه عامه ملت همراه است
 پس اخلاق جهت جامعه افراد مختلفه ملل و آنها سلسله ایست

(۱) غرض از اخلاقی که اینجا و اغلب جاهای دیگر ذکر
 میکند تهالیم مور الیستما نیست بلکه غرضش مجموع آن صفات
 و حالات روحیه ایست که در عقاید و افکار يك دسته از بشر
 فرو رفته و آنها را بیکدیگر مربوط نموده و يك هویت اجتماعی
 مخصوصی بانها داده است. و غرض از حیات ملی غیر از حیات
 سیاسی است

که افراد را بیکدیگر مربوط مینماید . چیزی که هست اینست
 شالوده مستحکم در ملل واقیه مزین شده است بیک سر پوش
 زیبایی از ادراکات عالی و بواسطه این سر پوش زیباست که
 يك جامعه به تمدن و ترقی معرفی میشود ، در صورتی که ابتدا
 در جنسیت و قومیت ملل تأثیری ندارد . در حقیقت میتوان
 نوده عمده را بشخص و طبقه عاقله ملت را بلباس تشبیه کرد که
 اولی ثابت و راسخ و دومی هرروز در زوال و تجدد است .

عین این مطالعاتی که امروز از نقطه نظر پسیکولوژی میکنیم
 چند سال قبل از وجه تشریحی نموده بودیم و چون هر دو
 يك نتیجه منتهی شد اینك يك قسمت مختصری از کتاب خود :
 « اختلاف حجم جمجمه ها از نقطه نظر تشریح و ریاضی » که مبتنی
 بر تجربات و مشاهده هزارها جمجمه است این جا ذکر می کنیم .
 « ما بین درجه ادرك و قوه عاقله هر فردی با حجم »
 « جمجمه او يك تناسبی موجود است ، امتحانات مکرره »
 « این مسئله را ثابت نموده است »

« باز تجربه ثابت نموده است که تفاوت ملل واقیه »
 « از اقوام منحطه این نیست که حجم جمجمه های آنها »
 « بطور عموم بزرگتر بوده باشد و اگر هم حقیقتاً بزرگتر »
 « باشد باندازه کم و مختصر است که کمتر محسوس می شود »

- د و قابل مقایسه نیست . فقط فرقی که میان ملل راقیه و
 د اقوام منحلّه وجود دارد این است که جمجمه های وسیع تر ،
 د و بزرگتر از حد معمول در ملل راقیه یافت می شود ،
 د و در نژاد های پست دیده نشده است . بهی مجموع این
 د دو ملت رویهمرفته از یکدیگر امتیازی ندارند فقط در يك
 د ملت افراد بزرگ با وسعت عقل و مدرک وجود دارد و
 د در ملت دیگر موجود نیست . بعبارة اخري تشخیص هویت
 د عقلانی ملل مزاوره با افراد است نه به مجرد زبرا اگر مدلل ،
 د حجم جمجمه های ملل منحلّه و یا امم راقیه را مقایس قرار
 د داده و موازنه کنیم کمتر امتیازی میان آنها میشود ،
 د اگر جمجمه های زیادی از ملل امروز با ملل قدیمه ،
 د را در تحت مطالعه در آوریم خواهیم دید هر ملتی که
 د اختلاف حجم جمجمه آنها بیشتر است در ترقی و تمدن ،
 د پیشتر بوده اند و هر قدر تمدن پیشتر رفته است تفاوت ،
 د حجم جمجمه ها فزونی گرفته است . در نتیجه معلوم می
 د شود تمدن بشر را بسوی مساوات عقلانی نمی کشاند ،
 د از نقطه نظر تشریح و ترکیبات دماغی مساوات در ملل ،
 د منحلّه بیشتر است ، بدیهی است فرقی میان یکدیسته از مردمان
 د وحشی که درجه عقل و تربیت آنها مساوی و اعمال زندگانی ،

- آنها نظیر یکدیگر میباشد وجود ندارد ، در صورتیکه تفاوت ،
- میان يك نفر زاوی که سرمایه او از لغات يك زبانی سیصد ،
- کلمه بیشتر نیست و میان يك دانشمندی که صد هزار کلمه ،
- از همان زبان میداند خیلی فاحش می باشد ، (۱)

(۱) بر حسب تئوری نظریات فوق قابل انتقاد است زیرا اسکاٹ دماغ در نتیجه تحصیل و تربیت عقلانی توسعه پیدا نمی کند مگر اینکه تربیت عقلانی چند قرن در يك ملت و مخصوصاً در يك قاره اقامه پیدا کرده و ناموس وراثت تأثیرات خود را بیخشد ، اگر جامعه افراد يك ملت تمدنی بطور عموم با يك ملت مترحشی بطور عموم مناسوبی باشد چگونه و بچه ملتی جامعه های وسیعتر در ملت تمدن بیشتر پیدا میشود زیرا کسب علم يك شخص در طی چهل سال مثلاً حجم جامعه را زیاد نمی کند مگر این که بگویند علم و تمدن مورث اتساع جامعه نیست بلکه دست مقتضیات طبیعی ملت اتساع جامعه است و اتساع جامعه بالطبع علم و تمدن را در يك ملتی ایجاد می کند . . . در اینصورت باید حد وسط و معدل حجم جامعه يك ملت تمدنی بطور عموم بیشتر از معدل حجم جامعه های يك ملت وحشی بوده باشد .

- عین این نظریه در خصوص جنس اناث و ذکور ،
- صادق است : در میان ملل منحطه و ذایقات نازله ملل ،
- راقیه مرد و زن از نقطه نظر عقل و ادراک مساوی هستند ،
- ولی هر قدر تمدن پیش می‌رود تفاوت ما بین دو ،
- جنس مزبور ایجاد شده و فزونی می‌گیرد . تجربیات خود ،
- ما در جامعه ها و مخصوصاً در جامعه دو نفر مرد و ،
- زن که در عمر ، طول قامت و وزن بدن مساوی بودند ،
- این نظریه را تأیید نمود ،

حجم جامعه زنان ملل متعلفه و ملل متوحشه چندان
تفاوتی ندارد : در عین حالیکه معدل حجم جامعه های مردان
پاریس در ردیف اول جامعه های بشر محسوب میشود حجم
جامعه زنهای پاریس مساوی کوچکترین جامعه های مردانه
است که تا کنون در تحت مشاهده افتاده است یعنی خیلی نزدیک
به حجم جامعه زنهای چینی و کمی وسیعتر از حجم جامعه زنان
کالیفرنیا جدید می باشد .



فصل پنجم

(پیدایش ملل تاریخی)

ملل تاریخی چگونه پیدا شده اند - در تحت
 چه گونه مقتضیاتی اختلاط و امتزاج ملل مختلفه و
 تشکیل يك ملت جدید صورت پذیر میشود -
 اختلاف عدد و تباین اخلاق اقوام مختلفه در امتزاج
 چه اثراتی دارد - نتیجه تولد و تناسل - علت
 انحطاط مولدین از ملل مختلفه - ناپایداری حالات
 روحیه ای که از امتزاج تناسل مختلط حاصل میشود -
 اخلاق منبوره چگونه راسخ و ثابت میشود - دوره های
 فشار امیز تاریخ - تناسل و اختلاط يك ملت
 نیرومندی است در تشکیل ملت جدید و علت محرک
 کردن تمدن هم بشمار میرود - تأثیر محیط و
 تربیت - تأثیر آن به جامعه های جدید تشکیل
 منحصر است و اینکه در ملل قدیم تأثیری
 ندارد - شواهد چندی که در اغلب ملل
 تاریخی اروپا هنوز دوره تشکیل و پیدایش خود

را تمام نکرده اند - تابع سیاسی و اجتماعی آن
- چرا دوره تکوین ملل تاریخی منقضی شده است



چنانکه قبلاً گفتیم ملل طبیعی ، بمفهوم علمی ، یعنی
نژادهای خالص و عاری از هرگونه اختلاطی ، امروز موجود
نیست . ملل امروزی همه ملل تاریخی هستند که در نتیجه
فتوحات ، هجرتها و سایر حوادث پیدا شده اند .
قبل از اینکه شروع بمطلب نموده و کیفیت اختلاط و امتزاج
ملل و بالنتیجه تشکیل يك جامعه جدیدی را شرح دهیم ، لازم
است بدو مطلب اشاره کنیم .

بعضی از ملل باوجود اختلاط و امتزاج طولانی ، جامعه
قومیت آنها منحل نشده و در یکدیگر مستهلك نشده اند تا
از مجموع آنها يك جامعه جدیدی تشکیل گردد : مانند نژادهای
(اسلاو) و ژرمن و هنگری که دولت اطریش را تشکیل
میدهند و مانند [ایرلند] که تا کنون بمیزات قومی خود را
حفظ نموده و در نژاد انگلیسی مستهلك نشده است

اما نژادهای - پست مانند سرخ بومیان امریکا ، اهالی اندرالی
و [نپالی] علاوه بر اینکه با ملل راقیه اختلاط می کنند

پیوسته در آنها مستهلك میشوند . امتحان و تجربه مبرهن کرده است که هر ملت پستی که با نژاد عالیتر از خود امتزاج نماید فضای او محقق و بطور قطع در آنها مستهلك میشود .
 با سه شرط ممکن است ملل دنیا با یکدیگر اختلاط خون نموده و از امتزاج آنها يك جامعه جدید و يك هویت ثالثی تشکیل گردد :

- ۱ - باید عده آنها مختلف نباشد یعنی جمعیت ملی که با یکدیگر امتزاج میکنند تقریباً مساوی بوده باشد
 - ۲ - در اخلاق و حالات روحیه زیاد از یکدیگر دور نباشد و تباین فکری مابین آنها موجود نباشد .
 - ۳ - يك مدت طولانی در آغوش يك محیط و يك منبع پرورش و مقتضیات اجتماعی زندگی کنند .
- شرط اول از همه آنها مهمتر است : اگر یکدیگر پیوسته مختصری از نژاد سفید با يك ملت بزرگی از نژاد سیاه اختلاط خون نمایند بطور قطع در آنها مستهلك شده و در نسل آنها اثری از خون نژاد سفید باقی نخواهد ماند . فانهین لاتینی در [گول] و عرب در مصر آمدن ، فنون و زبان خود را به پادشکار گذاشتند ولی نتوانستند جنسیت آنها را تغییر بدهند .
- شرط دوم نیز در ایجاد ملت جدید خیلی اهمیت دارد .

وقتیکه تباین اخلاقی و روحی ما بین دو ملت زیاد باشد مانند
 نژاد آریین و نژاد سیاه ، البته اختلاط و امتزاج آنها صورت فعلیت
 پیدا میکند ، ولی آن ملتی که از اختلاط این دو نژاد تشکیل
 میشود یک ملت پستی خواهد بود و نمیتواند یک تمدن جدیدی
 تأسیس نماید و یا اینکه تمدن موروثی خود را حفظ کند ،
 زیرا آمیزش کامل ، اخلاق و روحیات هر دو دسته را از میان
 میبرد و اگر تمدنی قبلاً داشته باشند بالطبع از بین خواهد
 برد چنانکه برای اهالی (سنت دو مینک) اتفاق افتاد .

اما اختلاط و آمیزش ملل راقیه ، اگر از حیث اخلاق
 و حالات روحیه بیکدیگر نزدیک باشند ، یکی از عوامل مهم ترقی
 میباشد ، مانند اختلاط و امتزاج انگلیس و آلمان در اتازونی .

بهین دلیل ملی که از اختلاط و آمیزش دو نژاد متباین
 سفید و سیاه تشکیل شده است ، مانند [برازیل] ، محکوم به
 انارشی و هرج و مرج اخلاقی خواهند بود ، مگر اینکه یک
 سر پنجه پولادینی زمام حکومت آنها را در قبضه اقتدار خود
 بگیرد . (اگاتیز) مشهور در همین زمینه میگوید : برازیل
 نمیتواند از سقوط و انحطاطیکه اختلاط دو نژاد متباین مهمترین
 عوامل آن بشمار میرود خویشتن را حفظ نماید . این اختلاط
 و آمیزش هم فضائل سفیدها ، هم فضائل سیاهان و هم فضائل

صرخ پرستان را محور نموده و يك نژاد ضعیفی - ضعیف هم از حیث عقل و هم از حیث بدن - ایجاد کرده است .

اختلاط خون هم خصایص بدنی و هم خصائص عقلی ملی را تغییر میدهد و یگانه و سببه ایست که میتواند عنصر اخلاقی و هویت نژادی مثل را تغییر بدهد زیرا اثرات توارث را فقط توارث میتواند محور نماید . اگر این اختلاط و آمیزش تا يك مدت طولانی امتداد یافت در نتیجه يك ملت جدیدی با خصائص جسمانی جدید و حالت روحیه جدید تشکیل میشود .

اخلاق و حالت روحیه جدیدی که در نتیجه اختلاط خون برای يك ملتی حادث میشود در بدو امر خیلی ضعیف ، غیر ثابت ، و مضطرب است ولی رفته رفته مرور زمان آنها را واضح و ثابت مینماید .

روح هر ملتی عبارت است از مجموع ادراکات و احساساتی که بر تمام افراد يك ملتی مستولی و تمام وجود آنها را احاطه کرده است و مانند يك زنجیری تمام آنها را بیکدیگر مربوط مینماید . بدون این جهت جامعه روحی و بدون این قدر مشترك فکری هیچ ملیت و هیچ وطنی موجود نمیشود .

در بدو هر اختلاطی نخست این روح اجتماعی میبمیرد و این رابطه قومی پاره میشود و این دوره سختترین ادوار حیاتی

ملت است ، زیرا دوره تولد و تکوین او محسوب میشود . تمام ملی اروپائی این مرحله را پیموده اند ، امریزه ملتی در اروپا نیست که حیات ملی خود را روی اطلال و خرابه های چندین ملت دیگر احضرار نکرده باشد و هنوز هم اروپا ابریز است از انقسامات و اضطرابات داخلی و تما و قتیکه این روحیات و اخلاق جدید در وجود اینها ریشه گیر نشده است دوره اضطراب و آشفتگی بانجام نخواهد رسید .

بنا بر این ، اختلاط خون مهمتر و موثرترین عامل است در متزلزل کردن اساس قومیت يك ملت قدیمی و از اینجهت ملل تمدنه پیوسته از آمیزش با نژادهای پست تر از خود امتناع داشته اند . اگر آریانهائی که سه هزار سال قبل هندوستان هجوم آور شدند به نصاب نژادی خود متمسك نمیشدند نمیتوانستند بر هندوستان استیلا یافته و لواء مدنیت خویش را در شبه جزیره منبوره بیافرازند و البته نژادهای سپاه پوست بومی آنها را بلامیده و در خود مستهلك میکردند . اگر انگلیسها در این باب مسامحه و اجمال را پیشه خود میساخته الان مدتها بود که مستعمره بزرگ هندوستان از دست آنها بدر رفته بود . خلاصه آنکه هر چند يك ملتی در معرض طوفان حوادث واقع شده و میل مصائب و بدبختی از روی او بگذرد و بتقدیرهای

عظیم دوچار شود باز بسهولت ممکن است از سقوط خود بگریزد و چیزهای از دست رفته را باز بچنگ آورد . ولی اگر دو-اجتماعی و جهت جامعه ملی را از دست داد ، دیگر سو از خواب انقراض و زوال نخواهد برداشت (۱)

وقتی که بر تو تمدن يك ملتی ضعیف و نبره شد و جامعه آنها در معرض تهاجم و یا نفوذ اخلاقی دیگران واقع گردید ، آثار و علایم انحلال و زوال اخلاق خصوصی آنها مشهود شده ، نخست تمدن و سپس جامعه قومیت آنها از بین رفته ، يك تمدن دیگر و روحیات جدیدی بجای آن تشکیل میشود .

وقتی که يك ملتی ادوار سقوط و انحلال اخلاق را طی کرد و بدوره تکوین و تشکیلات جدید قدم گذاشت ، شرط صوم میتواند در کیفیت پیدایش و طرز تشکیلات جدید ملت تأثیرات کامله به بخشد : تربیت و محیط در يك ملت قدیمی که تشکیلات و دوره پیدایش او باخر رسیده و جامعه اخلاقی او کاملاً راسخ گردیده است ، خیلی ضعیف و کم اثر میباشد ولی در زمینه خالی و ساده يك ملتی که ملکات راسخه خود را از دست داده و

(۱) ملت یهود و ملت روم را میتوان شاهد قرار داد که ملی

هئوز موجود و هویت اجتماعی ثانی بکلی از بین رفته است

هنوز ملکات و اخلاق ثانوی بجای آن متاصل نشده است
خیلی موثر خواهد بود . آنوقت مرور زمان اخلاق مکتسبه
جدید را راسخ نموده و میتوان گفت يك ملت جدیدی پای
بمرصه ظهور گذاشته است . پیدایش و تشکیل قومیت فرانسه
نیز بهمین ترتیب صورت گرفت .

تربیت و سایر عوامل اجتماعی و همچنین عوامل اقلیمی در
مللی که توارث قدمهای آنها را روی يك زمینه اخلاقی و
روحی راسخ نموده است تقریباً همیشه تاثیر است : تمدن
اروپا با طول معاشرت و آمیزش توانسته است خط سیر ملل
شرق را تغییر دهد . مطامع احوال چینی های مقیم انزونی این
نکته را روشن میکنند و ضعف تاثیر محیط طبیعی یعنی تاثیرات
اقلیمی برای این است که زندگانی در بلاد بیگانه و مغایر
با وطن اصلی دشوار و کمتر امکان پذیر است ، زیرا کمتر اتفاق
افتاده است که اجناس مختلفه انسان با حیوان یا نبات از منطقه
پرورش اولیه خود دور شده باشند و توانسته باشند زنده بمانند
یا آنلا خصائص سابقه خود را حفظ نمایند . تقریباً ده ملت
برمصر استیلا یافت و مصر بالاخره مدفن همه آنها شد : هیچ
يك از فاتحین ، نه یونان و روم ، نه ایران و عرب ، نه ترك
و فیه که در آن سر زمین رحل اقامت افکندند نتوانستند

تغییری در نژاد و خصائص قومی آنها وارد سازند . قیافه
فلاحهای امروز مصر که يك نمونه کاملی است از آن
صورت‌هایی که دست ماهر صنعتگران مصر بر قبور فراغه و
دیوار قصور و معابد ، از هفت هزار سال قبل نقش کرده اند ،
این مدها را تأیید میکند .

اغلب ملل اروپا هنوز در دوره تکوین و تشکیل میباشند
و برای اینکه کینه تاریخ ملل مزبور و فلسفه اطوار اجنبیان
آنها بر انسان کشف شود ، لازم است این حقیقت را از پیش
نظر دور نکنیم .

امروز ملتی در اروپا دوره تکوین و تشکیلات اجنبی
خود را پایان نرسانیده مگر ملت انگلیس : در ملت کنونی
انگلیس اثری از نژاد نورماندی ، ساکسونی و بریتانی
موجود نیست ، خصائص قومی و ممیزات ملی تمام آنها محو
شده و از مجموع آنها يك ملت جدید با صفات و اخلاق متناسبه
ایجاد شده است .

اما در فرانسه ، اگر چه هنوز جنسیت (پرووانسی)
(اوردنی) و (نورماندی) باقی و هویت خود را کاملاً از
دست نداده اند ولی بطور عموم میتوان گفت يك جهت جامعه
و قدر مشترکی برای فرانسه ایجاد شده اما مع الاسف اینجهت

جامه، بقدر کفایت نیست و نتوانسته تمام ملت فرانسه را با يك رابطه قری و سختی بیکدیگر مربوط نماید و لذا خیلی دشوار است قوانینی متناسب با روحیات عمومی برای آنها وضع نمود. البته اگر تشکلات سیاسی کفوانی و تمرکز دادن قوه و اقتدار مملکت در يك نقطه نبود این اختلاف و تباین روحی بهتر ظاهر میشد. اختلاف و تباین ساختمان فکری ملت فرانسه است که اختلاف عقیده و احساسات و مشرب را در فرانسه ایجاد نموده و بالنتیجه موجب انقلابات سیاسی شده است که فقط مرور زمان میتواند آثار آن را محو نماید.

تمام آن ملی که در نتیجه آمیزش و اختلاط با سایر عناصر تباین اخلاقی بر آنها مستولی شده و ساختمان فکری آنها دستخوش اختلاف گردیده محکوم همین گونه اضطرابات داخلی و پریشانی اجتماعی شده اند. اگر تباین عقلی و اخلاقی آنها زیاد باشد ممکن نیست همه آنها را مطیع يك قانون و در تحت يك لواء در آورد. تاریخ دول عظیمه دنیا در تمام ادوار تاریخی این نظریه را برهن و ثابت مینماید، عاقبت اینگونه ممالک وسیعه بالاخره زوال و انقراض آن ملتی است که آن را تاسیس نمود. در عصر حاضر فقط انگلیس ها و هلندیها هستند که توانستند ملل مختلفه آسیا را مطیع اقتدارات خویش

نمایند . زیرا منعرض عادات ، اخلاق ، رسوم ، و قوانین
اجتماعی آنها نشده بمنافع اقتصادی ملل مزبور اکتفا نموده
و عهده دار امنیت و انتظام عمومی شده اند .

بدون این ترتیب ، تشکیل دول عظیمه امکان پذیر نیست و
اگر هم به وسيله قوای قهریه موفق شوند ، بحفظ وصیانت آن
قادر نخواهند بود و بزودی دوات مزبور از هم متلاشی شده
و منقرض میگردد ، مگر اینکه تباین فکری و اخلاقی ملل
مزبوره خیلی کم و غیر محسوس بوده باشد ، در این صورت
با مرور زمان و بواسطه اختلاط خون و زندگانی کردن در
زیر يك آسمان و در تحت اطاعت يك رژیم و يك قانون ،
پس از چند قرن يك ملت جدید تشکیل میشود

هر دقیقه که از عمر دنیا بگذرد اخلاق ملی و مذکات
راسخه ملل دنیا راسخ تر و ثابت تر میشود و بواسطه تکرار
اثرات وراثت کمتر ممکن است تغییرات اساسی در آن وارد
نمود و می توان گفت دوره تکوین ملل اروپا به کلی
منقضی شده است

قسمت دوم

اخلاق و حالات روحیه ملک از عناصر
مدنیت (۱) آنها پیدا است

فصل اول

عناصر تمدن هر ملتی یکی از مظاهر
خارجی روح اوست

عناصر تمدن هر ملتی در خارج نماینده روح
آن ملت است - در ملل مختلفه اهمیت عناصر
تمدن مختلف است - در بعضی از ملل فنون در
پاره آداب ، در دیگری قوانین پیشتر طرف توجه
است - مصر و یونان و روم در قدیم - در

(۱) تمام آن چیزهایی که تمدن یک ملتی را نشان
میدهد عنصر مدنیت است . مانند دیانات ، قوانین مدنی ،
صنایع ، فنون ، علوم و ادبیات - اینها را عناصر مدنیت
میراث گویند .

اطراف صنایع نفیسه - ممکن نیست فقط یکی از عناصر مدنیت، درجه ارتقاء و کمال آن تمدن را نشان بدهد - کدام يك از عناصر تمدن ملل دنیا را بر سایرین تفوق و برتری میدهد - بعضی از عناصر تمدن از نقطه نظر فلسفه پست و قابل تنقید است ولی از وجهه اجتماعی ذیقیمت است .



عناصر تمدن هر قومی اعم از زبان ، دیانت ، عقاید ، صنایع و قوانین نمونه روح انملت است ، یعنی تا يك درجه هویت روحی و فکری او را نمایش میدهد ولی فقط تا يك درجه و همه عناصر تمدن نمیتوانند مقیاس ترقی و تمدن ملت خود واقع شوند .

تمام کتاب هائی که در موضوع صنایع مستظرفه نوشته شده است این نکته را ذکر کرده اند که فنون مند ترقی و نماینده افکار عالیة ملت میباشد .

این مطلب صحیح است ولی نه باز اندازه شمولی که آنها تصور میکنند . ترقی فنون همیشه مقارن ترقیات عقلانی ملت نیست ؛ در بعضی از ملل ترقی صنایع دلیل ترقیات عقلانی و دیباچه مهیج تکامل آنهاست ولی هستند بسیاری از ملل که مراحل